



نگاهی به کتاب

## ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام

علیرضا ذکاوتی قراکزلو

ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام (ج ۲)، غلامحسین ابراهیمی دینانی، طرح نو، ۱۳۷۹، ۴۷۸ ص.

با انتشار مجلد سوم «ماجرای فکر فلسفی ...» (پیش‌تر دو مجلد آن را ما در آینه پژوهش شماره ۴۴ و ۵۰ معرفی کرده‌ایم) خواننده تقریباً سیری در کلام و فلسفه اسلامی را به پایان رسانده است. البته مؤلف محترم اگر مجلدی هم به نویسندگان عرفان نظری (شارحان ابن عربی) اختصاص دهند، این دوره کتاب به کمال نزدیک‌تر خواهد شد.

در این مجلد، نخست به نظر می‌آید که مؤلف دانشمند در نظر داشته رساله‌ای درباره ملاصدرا بنویسد؛ چنان‌که از فصل سوم تا سیزدهم بسیاری مطالب مستقیماً به ملاصدرا مربوط می‌شود و پس از آن نیز سخن از شارحان و منتقدان ملاصدرا می‌باشد. نهایت این که هم در شارحان (مثلاً قاضی سعید قمی) هم منتقدان (مثلاً احسانی) نقطه نظر خاصی حاکم است. لبّ قضیه این است که آیا توجه به احادیث برای یک فیلسوف چگونه ممکن است؟ بلی اگر در موضوعات مطرح شده در حدیث بیندیشند و مثل یک فیلسوف به روش فلسفی در آن ژرفکاو می‌نمایند، عیبی ندارد، اما آیا یک فیلسوف مثل یک فقیه و حتی متکلم باید به احادیث استناد نماید؟ شاید بگویید که حدیث باید با عقل سازگار باشد، اما حقیقت این است که حدیث باید با معیارهای نقلی صحیح، مسلم‌الصدر از معصوم باشد، و در

ثانی بازمینه سنجی فضای صدور آن حدیث باید معنای کلمه و عبارت را بفهمیم. حمل اصطلاحات متأخر آفت دیگری در فهم احادیث است. مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خوئی در شرح نهج البلاغه مواردی از شرح ملاصدرا بر اصول کافی ذکر و تنقید می‌نماید؛ از آن جمله است عباراتی در شرح حدیث اول از باب جوامع التوحید: «اعلم ان ذاته تعالی حقیقه الوجود بلاحد ... فلا بد ان یکون بها وجود کل الاشياء وان یکون هو وجود الاشياء كلها ...»<sup>۱</sup> و نیز در شرح حدیث پنجم از باب حدوث عالم از ملاصدرا نقل کرده است: «هو کل الوجود و کله الوجود و ما من شیء الا وهو ذاته او تبع و رشح لذاته، و ما فی الوجود الا ذاته و صفاته و افعاله»<sup>۲</sup> و این‌ها را به لحن استنکار نقل می‌کند؛ زیرا با ظواهر شرع سازگار نیست.

در این جا مسأله تأویل مورد توجه قرار می‌گیرد. بعضی‌ها

۱. منهاج البراهین، ج ۱۳، ص ۱۴۸.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

قرار می‌گیرد. حکایت آن سید نوحه بخوان را به یاد دارید که مرحوم استاد مطهری نقل کرده است که روضه غلط می‌خواند. عالمی بدو تذکر داد. سید روضه خوان گفت: به توجه مربوط، روضه جدّ خودم است، هر جور بخوام می‌خوانم! آیا در تقریر مطالب فلسفی و مباحث تاریخ فلسفه هم فقط کسان خاصی می‌توانند هر چه خواستند بگویند، و فی‌المثل کسی به کفش ملاصدرا نباید بگوید کفشک؟ حال آن که خود ملاصدرا ده‌ها ایراد بر یوعلی سینا گرفته است.<sup>۵</sup>

لذا اگر خواننده این مقاله به بعضی نکات انتقادی برمی‌خورد دلیل بر این نیست که کتاب را ارزشمند نمی‌داند، بلکه برعکس برای کتاب ماجرای فکر فلسفی... ارزش قائل است و مؤلف دانشمند آن را ارج می‌گذارد؛ الا این که در ایران نقد را غالباً یا فحش تلقی می‌کنند یا تعارف، لذا از نقد تلقی غیر نقد می‌شود. مؤلف محترم گفته‌اند: احسانی (و سید کاظم) فلسفه را نزد استاد نخوانده‌اند؛ لذا ایراداتشان وارد نیست (در مواضع متعدد کتاب)؛ حال آن که به نظر بنده این یک تقریر فلسفیانانه نیست، بلکه باید ببینیم «ماقال» چیست نه این که «من قال» کیست. یوعلی سینا هم استاد قابل توجهی نداشته است. تازه همین ایراد هم سابقه دارد و پیش تر گفته‌اند. و نیز آورده‌اند آخوند ملا علی نوری ابتدا کتاب فوائد المهمه احسانی را می‌ستود، سپس گفت من معانی دیگری فهمیده بودم.<sup>۶</sup>

اینک چند نکته جزئی که در کتاب مشاهده می‌شود:

یک نکته که قبلاً نیز مؤلف محترم در جلد دوم (ص ۳۴۲) اشتباه کرده‌اند و بنده در آینه پژوهش (ش ۵۰، ص ۷۰) یادآور شده بودم، باز هم در جلد سوم (ص ۲۸۹) همان سهو القلم تکرار شده! و شعر صاحب بن عباد را به این فارض نسبت داده‌اند که بین این دو شخص تقریباً چهار قرن اختلاف است. شعر این است:

رقّ الزجاج و رقت الخمر  
فتشاکلا وتشابه الامر  
فکأنما خمر ولا قدح  
وکانما قدح ولا خمر

۳. برای نمونه ر. ک: هزارویک کلمه، استاد حسن زاده آملی، ج ۱، ص ۵۳، و نیز داستان شیخ احمد احسانی با شیخ محمدحسن صاحب جواهر (قصص العلماء، ص ۵۴).
۴. ر. ک: روایات الحجات، ج ۱، ص ۸۸-۹۰.
۵. ر. ک: مقاله علیرضا ذکواتی قراگزلو در مجله معارف، فروردین- تیر ۷۰.
۶. قصص العلماء، ص ۴۲.

آیات قرآن را به استثنای آیات الاحکام، همه را متشابه می‌دانند؛ زیرا برداشت افراد از آن‌ها متفاوت است و بعضی دایره‌های مشابهات را محدودتر گرفته‌اند. آنچه هست مسلماً در تأویل حروف مقطعه و آیات مربوط به حشر و نیز صفات الهی و معجزات انبیاء که در قرآن آمده است، میان صاحب‌نظران مسلمان اختلاف هست و جز این که بگوییم «اللّه اعلم» و یا تأویل آن را از اسخان در علم (= معصومین) بجویم چاره‌ای نیست و به هر حال به جز معصوم، دیگران در تأویل برابرند؛ چنان که در تشخیص اصالت عبارات احادیث نیز باید دقت ورزید که اهل تأویل به آن کاری ندارند و گرنه بسیاری کسان بوده‌اند که از ذهنیات خود عبارتی برمی‌آوردند و گاه می‌پنداشتند که حدیث است.<sup>۳</sup>

البته ملاصدرا و شیخ احسانی هیچ کدام معیارهای نقلی را بر احادیثی که دوست می‌داشته‌اند صحیح باشد، حاکم نکرده‌اند و طبق سلیقه و فهم خود برای احادیث معنایی در نظر گرفته‌اند. لذا به گمان من در مقام داوری وقتی پایه مشابه است و وجه ترجیحی باقی نمی‌ماند.

این که مؤلف محترم گفته‌اند معیار ملاصدرا عقل است، و احسانی به تشخیص ایشان مذاق اخباری دارد، به قول مباحثان قدیم هر دو مقدمه ممنوع است؛ چرا که عقل مورد نظر ملاصدرا در شرح احادیث (صفحات ۳۲۰-۳۲۲، ماجرا، ...) عقل طبق اصطلاح شرع است؛ و انگیهی احسانی اخباری محض نبوده و حتی خودش رسالاتی در اصول دارد.<sup>۴</sup>

کسانی هستند که کتابی را می‌خوانند و در باطن می‌پسندند، اما به روی مبارک نمی‌آورند. کسانی هم هستند که از اظهار نظر و ارزشیابی علمی و انتقادی خوششان نمی‌آید؛ حال آن که باید از منتقد با انصاف ممنون باشند و دستش را هم بیوسند. کسانی هم هستند که خیال می‌کنند هر چه بگویند به خرج می‌رود و مال را به ریش صاحبش می‌خرند! مسلماً دکتر دینانی از آن‌هایی هستند که قاعدتاً بحث و انتقاد علمی را می‌پسندند؛ زیرا تفکر با همین «ان قلت...» ها پیش رفته است.

باید دانست وقتی کتابی تألیف و به چاپ سپرده شد، دیگر متعلق به جامعه فرهنگی است و نمی‌شود گفت چرا مورد انتقاد



یافته به واسطه آن، ملازمه ای عقلی هست نه یک همراهی اتفاقی، آن گونه که میان حکما معهود است. « خود مؤلف نیز در صفحه بعد (ص ۱۱۵) تأکید کرده مسأله وجود و ماهیت به سبک صدر المتألهین در آثار فلاسفه قبل از وی دیده نمی شود. پس «معهود» نبوده است.

به گمان بنده رکود اندیشه در فلسفه اسلامی از زمانی آغاز شد یا بایستی شروع شده باشد که اولاً ارتباط فلسفه با مسائل زنده و ملموس قطع شد و به کلی تجریدی گردید؛ ثانیاً در فلسفه هم دچار نوعی طرفداری از «بازگشت ادبی» شدند و از نوآوری ترسیدند؛ یعنی هم خودشان نوآوری نمی کنند و هم از کسانی که نوآوری کرده اند می ترسند و دیگران را هم می ترسانند.

این را از این جهت عرض می کنم که به گمان بنده، مقاومت در برابر ایرادهای احسانی بر ملاصدرا از دیرباز بیش تر از این جهت بوده که احسانی را بنیانگذار یک نحله غالبانه در مذهب می انگاشته اند و لذا اگر به فرض در مباحث فلسفی هم دو کلمه حرف درست داشته یا دست کم سؤال و احتمال قابل توجهی را مطرح کرده است، این را هم مشمول توطئه سکوت کرده یا مورد طعن و تمسخر قرار داده اند. هوچیگری و معرکه گیری که شأن نقد علمی نیست. نمونه تاریخی اش اظهار نظر دوگانه سید محمدباقر خوانساری مؤلف روضات الجنات نسبت به شیخ احسانی است که نخست با آگاهی کامل به تمام آثار و عقاید شیخ احمد پس از مرگ او را با عبارات بسیار محترمانه ستوده و پس از گسترش تکفیر شیخ احسانی و سید کاظم رشتی - بعد از جریان بابیه - خوانساری نیز ذیل احوال شیخ رجب برسی به شیخ احمد و پیروان وی تعریض کرده است. هر چند بعضی محققان معاصر شیخیه تغییر عقیده یا موضعگیری خوانساری را قبول ندارند.<sup>۹</sup>

نویسنده جزوه «اهل غرض به صاحب روضات الجنات نفهمیده تهمت زده اند» از مؤلف کتاب «روح مجرد» که پیرو محیی الدین است، نقل می کند هنوز صاحب روضات الجنات در قید حیات بودند که آثار عرفان شیخ احمد احسانی بروز کرد و فتنه بابیه ایران را فراگرفت؛ به طوری که آن تعریف ها و تمجیدها و تحسین ها تبدیل به تکذیب شد (ص ۱۴). در این جا جالب است اشاره کنم که اقبال لاهوری، بایگری را تحت تأثیر فلسفه

که بسیار بسیار معروف است و در تمام کتب عرفانی بدان تمثل می کنند. ممکن است گفته شود اشتباه یا بی توجهی در نقل صحیح یک شعر چه لطمه ای به یک کتاب فلسفی یا تاریخ فلسفه می زند؟ جواب این است که وقتی مؤلفی در نقل شعری آن هم پس از یادآوری، مسامحه می ورزد آیا خواننده به سایر منقولات وی خصوصاً از کتب خطی یا چاپ سنگی و کمیاب چگونه اطمینان کند؟ این گونه مؤلفان و اساتید ممکن است در نقل عبارات از رسالاتی که دانشجویان تحت نظر ایشان تصحیح می کنند، یا در نقل منقولات دیگر دانشمندان در وزن و عرض خودشان هم دچار خبط و خلط و سهو و نسیان و زیادت و نقصان شوند. پس این کلمه مرحوم علامه قزوینی بیراه نیست که از راه مبالغه و تأکید گفته است: حتی «بسم الله» را از حافظه نقل نمی کنم، بلکه از روی نوشته، می نویسم.

#### اینگ نکته ای دیگر:

از عناوین فصول کتاب یکی هم «نور یا وجود» است. مؤلف، قول ملاصدرا را با تأیید نقل می کند که مراد سهروردی از نور همان وجود است: «المصنف عدل عن لفظ الوجود بلفظ النور».<sup>۷</sup> و حاج ملاهادی سبزواری هم سروده:

الفهلویون وجود عندهم

حقیقه ذات تشکک تعم

که مرادش از فهلویون حکمای اشراق است؛ حال آن که حکمای اشراق وجود را اعتباری می دانستند و نور را نه مساوی وجود بلکه ماهیتی شامل همه ماهیت ها می انگاشتند.<sup>۸</sup> به هر حال خود استاد دینانی متخصص فلسفه سهروردی هستند.

در ترجمه یک عبارت، تأمل بیش تری لازم است: «ان بین الوجود و الماهیه الموجوده به ملازمه عقلیه لاصحابه به حسب الاتفاق، بالمعنی المعهود بین الحكماء». در بیان عبارت نوشته اند: «صدر المتألهین رابطه میان وجود و ماهیت را یک رابطه معهود شناخته شده شمرده، معتقد است این رابطه در نظر حکما به هیچ وجه ناشناخته و بی سابقه نبوده است.» حال آن که ترجمه درست عبارت چنین است: «بین وجود و ماهیت وجود

۷. ص ۱۳۰ نقل از شرح حکمة الاشراق، ص ۲۸۳.

۸. شرح مبسوط منظومه، استاد مطهری، ج ۱، ص ۲۱۷.

۹. ر. ک: جزوه «اهل غرض به صاحب روضات الجنات نفهمیده تهمت زده اند» نوشته سید احمد حبیب الله.

ادعا کنیم که هیچ آیین و طریقه ای نیست مگر این که با مظاهری از عقل همراه است. <sup>۱۲</sup> نویسنده به دنبال آن می افزاید: «اعتبار و اهمیت عقل به اصول عقاید، محدود نمی گردد بلکه در استنباط احکام فرعی نیز عقل نقش عمده و اساس خود را ایفاء می نماید.» در این جا باید گفت عقل، استقلالاً نقشی در فروع ندارد و حتی یک حکم فرعی از عقل محض استنباط نمی شود، بلکه دلیل عقلی طریق فهم سه دلیل دیگر (قرآن و سنت و اجماع) است، و تازه حجیت امام هم به حجیت سنت برمی گردد.

آیا همچنان که مؤلف محترم نقل کرده اند مناسب نیست که به «باستانشناسی معرفت» (ص ۲۶۲) پردازیم و به آن نواحی برسیم که عقل با وهم آمیخته بوده و از اعماق تاریک ماقبل تاریخ به روشنائی تاریخ رسیده است.

مؤلف پیشنهاد می کند مبحث عقل را از اپیستمولوژی به انتولوژی (یعنی از معرفت شناسی به وجودشناسی) منتقل سازیم. این همان کاری است که هگل در فلسفه غرب صورت داده است. اگر همچون هگل تصور کنیم که عقل خودش را در تاریخ تحقق می بخشد، باید به نوعی تکامل عینی معتقد باشیم. پس باید اندیشه اساتید فلسفه از چهار صد سال پیش به این طرف تکانی خورده باشد، نه این که همان تکرار مکررات. شک نیست ملاصدرا متفکر بزرگ و دوران سازی است، اما جمود بر او و پنهان شدن در پشت او و غیر قابل تصور دانستن هر گونه نقد و نفی او، فلسفیانیه نیست. حداقل این است که شیخ احمد و پیروان او جرأت تنقید ملاصدرا داشته اند و سدی را شکسته اند و احتمالات و فرض های دیگری مطرح کرده اند. <sup>۱۵</sup>

از این که بگذریم انصافاً آنچه گفته اند غالباً نه اثبات پذیر است نه نفی پذیر، و از باب تخیل است و ترجیح حرف های یکی بر دیگری که شاید وجهی نداشته باشد.

توفیقات بیش تر ناشر و مؤلف را در خدمات علمی آرزو مندیم.



۱۰. سیر فلسفه در ایران، ترجمه آریانپور، ص ۱۰۸.
۱۱. همان، ص ۱۴.
۱۲. ر. ک: مجله معارف، آذر و اسفند ۱۳۶۴.
۱۳. بقیة اللہ...، ج ۳، ص ۶۸-۷۰.
۱۴. ماجرای فکر فلسفی...، ج ۳، ص ۲۵۷.
۱۵. ر. ک: مقاله علیرضا ذکارتی قراگزلو، «سیر انتقادی نقد شیخیه بر حکمت متعالیه»، مجله معارف، آذر و اسفند ۷۹.

ملاصدرا پنداشته است <sup>۱۱</sup> ایضاً نویسنده جزوه مذکور، قول مشهور و مورد اعتراض شیخ احمد را که وجود و ماهیت هر دو اصیل اند که صاحب منظومه بدان تعرض نموده، چنین توجیه می نماید:

مراد از وجود، ماده و از ماهیت، صورت است و شیخ احمد برای هر دو اصالت قائل است، اما به دو جعل، که یکی مترتب بر دیگری است. ماده به جعل اول مجعول است، و صورت به جعلی که متفرع و مترتب بر جعلی که به ماده تعلق گرفته مجعول می باشد... پس اگر می فرماید وجود و ماهیت هر دو اصالت دارند، یعنی هر دو تحقق دارند، ولی نه در عرض هم بلکه در طول هم... <sup>۱۱</sup>

با این تقریر شاید دیگر جای استغراب و استبعاد نباشد.

چه از جانب مخالفان و چه از جانب مدافعان ملاصدرا یا شیخ احسانی بر خورده ها شدید است. <sup>۱۲</sup> و جالب این که اهل تفکیک هیچ یک را قبول ندارند و به هر دو می تازند. اما این که کدام از این دو (ملاصدرا و شیخ احمد) پاسخ مشکلات ذهنی را می دهند، باز هم امری نسبی است. مثلاً شیخ احمد به سه نوع جسم قائل است در سه مرتبه از لطافت، و نیز می گوید: جسم هیچ گاه نفس نمی شود، جسم طبق حرکت جوهری در همان جسمانیت ترقی می کند... <sup>۱۳</sup>

این که بحث در این نکته خاص (محاکمه پیروان صدر المتألهین و شیخ احسانی به لحاظ فلسفی) مورد تأکید قرار گرفت، برای آن است که برخلاف موارد دیگر که مؤلف با سعه صدر برخورد کرده، این جا نوشته اش جنبه متعصبانه و ردیه نگاری دارد و گاه صورت جدل به خود می گیرد که چرا سید کاظم رشتی در شرح قصیده، بر اساس موازین عرفانی سخن گفته و در اصول العقاید، عرفان رارد کرده است، عیناً می توان گفت ملاصدرا نیز در کسر الاصنام الجاهلیه و رساله سه اصل بر تصوف تاخته و در سایر کتب خود به عرفا نزدیک است. باید دید از چه جهت رد کرده و از چه لحاظ تأیید نموده اند. به قول خود دکتر دینانی «گراف نیست اگر